

## Philosophical Analysis of the Relationship Between Pleasure and the Meaning of Life Based on Naturalistic Theories

Muhammad Jafar Rezaee<sup>1</sup>, Muhammad Ishaq Arefi<sup>2</sup>, and  
Javad Raqavi<sup>3</sup>

1. PhD Graduate in Islamic Philosophy, Al-Mustafa International University, Khorasan Branch, Mashhad, Iran. Email: [jafar.rezayee1385@gmail.com](mailto:jafar.rezayee1385@gmail.com)
2. *Corresponding Author*, PhD in Islamic Philosophy and Theology, and Lecturer at Al-Mustafa International University, Khorasan Branch, Mashhad, Iran. Email: [eshagharefi43@gmail.com](mailto:eshagharefi43@gmail.com)
3. Assistant Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Khorasan Branch, Al-Mustafa International University, Mashhad, Iran Email: [j\\_raghavi@miu.ac.ir](mailto:j_raghavi@miu.ac.ir)

---

### Article Info

**Article type:**  
Research Article

**Article history:**  
Received  
23 February 2024  
Received in revised form  
31 March 2024  
Accepted  
01 May 2024  
Available online  
21 December 2024

**Keywords:**  
pleasure,  
meaning of life,  
subjective Naturalism,  
objective Naturalism,  
naturalism

---

### ABSTRACT

Today, the question of whether life is meaningful or not has become a prevalent topic of discussion. But what is the relationship between this concept and pleasure—a term frequently used to describe human life and considered one of its primary ideals? Given the variety of theories proposed about the meaning of life, it is necessary to address this question by examining these diverse perspectives. Consequently, this study utilizes a descriptive-analytical approach to investigate the relationship between pleasure and the understanding of life's meaning within naturalistic theories. The study concludes that, according to subjective naturalism, there is an equivalence between instances of pleasure and the meaningfulness of life. This point highlights the interdependence of the perceptual forms of these two concepts. On the other hand, according to objective naturalism, the relationship between instances of pleasure and the meaning of life is one of absolute generality and peculiarity. This indicates that, within these theories, the perceptual form of life's meaning necessitates pleasure but not vice versa.

---

**Cite this article:** Rezaee, M. J., Arefi, E., & Raghavi, J. (2024). Philosophical Analysis of the Relationship Between Pleasure and the Meaning of Life Based on Naturalistic Theories. *Theology Journal*, 11(2), 173-187. <https://doi.org/10.22034/pke.2025.17943.1846>





این مجله علمی است

## تحلیلی فلسفی از نسبت لذت و معنای زندگی بر اساس نظریه‌های طبیعت‌گرا

محمدجعفر رضایی<sup>۱</sup>، اسحاق عارفی<sup>۲</sup>، و جواد رقوی<sup>۳</sup>

۱. دانش‌آموخته دکتری فلسفه اسلامی، جامعه المصطفی‌العالمیه، مشهد، ایران. رایانامه: [jafar.rezayee1385@gmail.com](mailto:jafar.rezayee1385@gmail.com)  
۲. نویسنده مسئول، دکتری فلسفه و کلام اسلامی و مدرس جامعه المصطفی‌العالمیه، مشهد، ایران. رایانامه: [eshagharef43@gmail.com](mailto:eshagharef43@gmail.com)  
۳. استادیار، گروه فلسفه و کلام اسلامی، جامعه المصطفی‌العالمیه، مشهد، ایران. رایانامه: [j\\_raghavi@miu.ac.ir](mailto:j_raghavi@miu.ac.ir)

### چکیده

### اطلاعات مقاله

امروزه سخن گفتن از معنادار بودن یا نبودن زندگی به حرف روز بدل شده است؛ اما این مفهوم چه نسبتی با لذت دارد؟ مقوله‌ای که آن هم در توصیف زندگی بشر فراوان استفاده می‌شود و جزو آرمان‌های اصلی زندگی وی قلمداد می‌گردد. از آنجاکه درباره معنای زندگی نظریه‌های گوناگونی مطرح شده است، ناگزیریم در مقام پاسخ به این پرسش، به این نظریه‌های مختلف توجه کنیم. بر این اساس، این نوشتار با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی نسبت لذت با تلقی نظریه‌های طبیعت‌گرا از معنای زندگی پرداخته است. نوشتار نتیجه گرفته است که میان مصادیق لذت و معناداری زندگی، طبق نظریه‌های طبیعت‌گرای انفسی، نسبت تساوی برقرار است؛ نکته‌ای که به‌نوبه خود نشان‌دهنده تلازم میان صورت ادراکی دو مفهوم مذکور است. میان مصادیق لذت و معنای زندگی، طبق نظریه‌های طبیعت‌گرای آفاقی، نسبت عموم و خصوص مطلق برقرار است؛ نکته‌ای که در نهایت نشان می‌دهد صورت ادراکی معنای زندگی طبق این نظریه‌ها مستلزم لذت است، نه بالعکس.

#### نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۴  
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱/۱۱  
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۲/۱۲  
تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۰/۱

#### کلیدواژه‌ها:

لذت،  
معنای زندگی،  
طبیعت‌گرایی انفسی،  
طبیعت‌گرایی آفاقی،  
طبیعت‌گرایی

استناد: رضایی، محمدجعفر؛ عارفی، اسحاق؛ رقوی، جواد (۱۴۰۳). تحلیل فلسفی از نسبت لذت و معنای زندگی بر اساس نظریه‌های طبیعت‌گرا. پژوهشنامه کلام، ۱۱(۲)، ۱۷۳-۱۸۷. <https://doi.org/10.22034/pke.2025.17943.1846>



© نویسنده(گان).

ناشر: جامعه المصطفی‌العالمیه.

### مقدمه

کیستیم؟ از کجا آمده‌ام؟ به کجا خواهم رفت؟ منزلت و جایگاه من در میان موجودات این هستی کجاست؟ برای چه آفریده شده‌ام؟ نقش و کاربرد من در این هستی چیست؟ آیا زندگی آدمی ارزش زیستن دارد؟ سرچشمه ارزشمندی و معناداری زندگی آدمی چه چیزهایی است و چه راه‌هایی برای معناداری زندگی آنان وجود دارد؟ این پرسش‌های هستی‌شناسانه، غایت‌شناسانه، و ارزش‌شناسانه در کنار نگرانی‌های روان‌شناختی همچون ناامیدی، پوچی، افسردگی، اضطراب، درد و رنج، و احساس غربت، نمونه‌ای از مسائل و چالش‌هایی‌اند که معناداری زندگی را به یکی از دغدغه‌های اساسی انسان تبدیل می‌سازد و او را وادار می‌کند تا در جست‌وجوی معنای زندگی خویش برآید. از سوی دیگر، پرسش‌هایی درباره لذت زندگی نیز برای انسان مطرح است؛ مانند اینکه زندگی این‌جهانی چقدر قابلیت لذت‌جویی دارد؟ چه چیز یا چیزهایی می‌توانند لذت را در زندگی آدمی محقق سازند؟ آیا لذت امری متواطی است یا مشکک؟ آیا منشأ لذت در درون فرد انسانی است یا در بیرون از او؟ این پرسش‌ها نیز از اهمیت و مطلوبیت لذت در زندگی افراد انسانی حکایت می‌کند؛ به‌گونه‌ای که برخی اندیشمندان (فیلسوفان لذت‌گرا) را به این اندیشه سوق داده است تا لذت را تنها آرمان اصلی آدمی قلمداد کنند.

ملاحظه مجموع این مسائل نشان می‌دهد که لذت و معناداری زندگی دو خواسته و مطلوب بنیادین مشترک آدمی است و انگیزه بسیاری از رفتارهای وی را تشکیل می‌دهد، دو مطلوبی که نقش مهمی در نوع زیستن افراد انسانی دارند و افراد انسانی، چگونگی و کیفیت زندگی‌شان را محصول میزان دستیابی به آن دو می‌دانند. در این میان، پرسشی که مطرح می‌شود این است که میان این دو مطلوب که هر دو در توصیف و ارزیابی زندگی بشر فراوان مورد استفاده قرار می‌گیرند، چه نسبتی برقرار است؟ آیا زندگی معنادار، زندگی‌ای است که در آن همواره مؤلفه لذت وجود دارد؟ یا آیا لذت‌جویی زندگی برای تحقق معناداری آن کفایت می‌کند؟ از باب «تعرف الأشياء بأضدادها بل بأعبارها»، پاسخ به این پرسش و نسبت‌سنجی میان این دو مفهوم در نهایت می‌تواند به ما در فهم بهتر هر دو یاری رساند و درک روشن‌تری از آن دو به دست دهد. در این راستا، بررسی این نسبت‌سنجی که در ادبیات مربوط به معنای زندگی تاکنون چندان مورد توجه قرار نگرفته است، وجهه همت این نوشتار است. با این حال، از آنجاکه پاسخ این مسئله ربط وثیقی به تلقی ما از معنای زندگی دارد و درباره معنای زندگی نیز نظریه‌های گوناگونی مطرح است که بررسی آن‌ها مجال فراخ‌تر می‌طلبد، نوشتار ناگزیر شده است در مقام پاسخ، به نسبت‌سنجی لذت با تلقی برخی نظریه‌های مطرح درباره معناداری زندگی بسنده کند. در نظریه‌های فراطبیعت‌گرا به‌لحاظ باور به کمالات معنوی و حیات اخروی، مجال وسیعی برای معناداری زندگی وجود دارد؛ اما در نظریه‌های طبیعت‌گرا همواره این مشکل وجود داشته که چگونه می‌توان وجهی برای معناداری زندگی پیدا کرد و در صورت وجود معنا، آیا چیزی فراتر از لذت است؟ لذا بررسی رابطه لذت و معناداری بر اساس طبیعت‌گرایی اهمیت می‌یابد. بر این اساس، نوشتار با روش توصیفی-تحلیلی و بر محور دسته‌بندی رایج درباره نظریه‌های معنای زندگی، به بررسی نسبت لذت با تلقی نظریه‌های طبیعت‌گرا از معنای زندگی می‌پردازد.

پیش از ورود به بحث اصلی، لازم است اندکی درباره معنای زندگی، لذت، تلازم، استلزام، و اقتضاء توضیح دهیم.

معنای زندگی: درباره معنای زندگی سه دیدگاه عمده وجود دارد. برخی فیلسوفان معنای زندگی را به معنای هدف زندگی دانسته، برخی آن را به معنای کارکرد زندگی تلقی کرده، و سرانجام گروهی آن را به ارزش زندگی تفسیر کرده‌اند. از میان این‌ها، نزاع فیلسوفان عمدتاً راجع به معنای سوم این واژه است. بنابراین، همان‌طور که تدئوس متر (۲۰۲۳) توضیح می‌دهد، مراد از معنا در ترکیب «معنای زندگی»، نوعی ارزش مثبت ذاتی (در مقابل ابزاری) است که ذومراتب است و در عین حال به مفاهیم دیگری از قبیل شادی و مانند آن قابل فروکاست نیست. از آنجا که نظریه‌های طبیعت‌گرا درباره معنای زندگی که محور اصلی ما در این نوشتار است، دقیقاً درباره همین معنا بحث می‌کنند، ما نیز در این مقاله همین تلقی از معنا را مدنظر داریم.

لذت: اگرچه ارائه تعریفی دقیق از لذت در حیطه علوم شناختی است، اما در نگاهی کلی می‌توان گفت «لذت»، تجربه کاملاً درونی است و به‌مثابه نوعی تجربه مثبت، معمولاً توأم با آرزوی دستیابی است. تلازم: رابطه تلازم میان دو مفهوم زمانی واقع می‌شود که میان مصادیق یا افراد آن دو مفهوم نسبت «تساوی» وجود داشته باشد. آیا از نظر فلسفی میان دو مفهوم «معنای زندگی» و «لذت»، رابطه تلازم برقرار است؟ آیا تمام مصادیق معنای زندگی همان تمام مصادیق مفهوم لذت است و نیز تمام مصادیق مفهوم لذت، همان تمام مصادیق معنای زندگی است؟ پاسخ این است که اگر میان تمام مصادیق دو مفهوم مذکور، صرفاً نسبت تساوی وجود داشته باشد، در این صورت است که میان دو مفهوم نام‌برده «رابطه تلازم» برقرار خواهد بود.

استلزام: این رابطه زمانی محقق می‌شود که مصادیق یکی از دو مفهوم شامل مصادیق طرف دیگر مفهوم شود و در این صورت، رابطه یک‌طرفه و استلزامی خواهد بود. مثال روشن این رابطه در نسبت عموم و خصوص مطلق است؛ زیرا یک طرف نسبت که عام و فراگیر است، تمام مصادیق طرف دیگر نسبت را که خاص است در بر دارد. در چنین حالتی است که مفهوم خاص مستلزم مفهوم عام خواهد بود. مثلاً در رابطه معنای زندگی و لذت، می‌توان گفت معنای زندگی که خاص است و لذت با توجه به تمام اقسامش که عام است، میان مصادیق این دو مفهوم، عموم و خصوص مطلق واقع است و مفهوم معنای زندگی نسبت به آن مصادیق مشترک، مستلزم مفهوم لذت خواهد بود.

اقتضاء: این رابطه وقتی به وجود می‌آید که مفهومی شرط وصول به مفهومی دیگر قرار گیرد. مثلاً در بحث ما، فهم معنای زندگی، مقتضی لذت است؛ یعنی ادراک صحیح معنای زندگی، شرط وصول به لذت حقیقی است.

## طبیعت‌گرایی انفسی

### توصیف نظریه

نظریه‌های رایج درباره معنای زندگی با توجه به طرز تلقی‌های مختلفی که از این مفهوم دارند، عمدتاً در یکی از دو دسته کلی طبیعت‌گرا و فراطبیعت‌گرا جای می‌گیرند. نظریه‌های فراطبیعت‌گرا می‌کوشند تا معناداری زندگی را بر اساس امور فراطبیعی همچون وجود خداوند یا جاودانگی انسان یا هردوی آن‌ها تبیین کنند. در مقابل، نظریه‌های طبیعت‌گرا مدعی‌اند ارزش‌ها و شرایط لازم و کافی برای دستیابی به معنای زندگی در همین جهانی که با علوم بشری می‌توان آن را شناخت وجود دارد و برای نیل به زندگی معنادار، نیازی به کسب ارزش‌ها و معانی زندگی از سوی ماورای این جهان مادی نیست؛ زیرا قابلیت‌ها و امکان‌های فراوانی در این جهان وجود دارد که زمینه مناسب برای بروز ارزش‌ها در زندگی هر فرد انسانی‌اند و به مدد آن‌ها می‌توان به معنای زندگی دست یافت. بنابراین «مطابق این رویکرد، جهان مادی قابلیت دارد که بستری مناسب را برای دستیابی به معنای زندگی فراهم کند» (نعمتی، ۱۳۹۳، ص. ۲۴۷).

نظریه‌های طبیعت‌گرا به دلیل اختلافی که در تفسیر ارزش و معنا با یکدیگر دارند، عمدتاً در یکی از دو دسته انفسی و آفاقی جای می‌گیرند. نظریه‌های طبیعت‌گرای انفسی معنای زندگی را در باطن وجود هر فرد انسانی جستجو و شرایط تحقق یک زندگی معنادار را فقط تابع خواسته‌ها و مطلوبات و انتخاب‌های هر فرد دانسته و به علایق و سلیقه‌های هر فرد انسانی در معناداری زندگی توجهی بسیار می‌کنند. در مقابل، نظریه‌های طبیعت‌گرای آفاقی معنای زندگی را مرتبط با امور طبیعی ارزشمندی می‌دانند که در ورای امیال و مطلوبات فرد انسانی وجود دارند.

مدافعان نظریه‌های طبیعت‌گرای انفسی درباره اینکه کدام توانایی‌های درونی فرد انسانی زندگی را معنادار می‌کند، اختلاف نظر دارند. به طور مثال، برخی معتقدند که احساسات و عواطف اساسی‌اند و به همین خاطر، معنای زندگی را رضایت داشتن از انتخاب‌ها یا مستغرق شدن به کارها می‌دانند. برخی معتقدند که معنای زندگی تابع تمایلات و خواسته‌هاست؛ مانند اینکه در زندگی تمایل به چیزی پیدا کنیم و برای به دست آوردن آن تلاش نماییم. در این صورت، تمایل به چیزی و وصول به آن، زندگی افراد انسانی را معنادار می‌سازد. برخی دیگر نیز معتقدند گزینش‌ها و انتخاب‌ها و تلاش برای تحقق آن‌ها برای معناداری زندگی آدمی سهم اساسی و بسزایی دارند. بالاخره، کسانی هم هستند که می‌گویند جنبه‌های معنادار زندگی مربوط به عقاید و باورها است، مانند به دست آوردن چیزی که شخص آن را مهم و ارزشمند بشمارد (متز، ۱۳۸۲، ص. ۲۸۱).

با این حال، علی‌رغم این اختلافات، هسته مشترک این نظریه‌های مختلف این است که زمانی یک موضوع یا مسئله معنادار خواهد بود که خود فرد بخواهد برای آن معنایی در نظر بگیرد. در نتیجه، این چنین معنایی به امور ذهنی و درونی و نگاه مثبت فرد بستگی داشته و عوامل و مؤلفه‌های بیرون از وجود وی تأثیری بر معناداری زندگی او نخواهد داشت. «هر شخص باید معنای زندگی خود را جعل کند؛ زیرا ارزش‌ها صرفاً انفسی بوده و معنا مستقل و مقدم بر انتخاب شخص وجود ندارد و به تعبیری می‌توان گفت که زندگی

هیچ معنایی ندارد و فقط خود شخص با انتخاب یک امر به‌عنوان امر ارزشمند، به آن معنا می‌دهد» (گرت، ۱۳۹۶، ص. ۱۰۵).

### نسبت‌سنجی

در این بخش، نسبت قلمرو دو مفهوم لذت با معنای زندگی را برحسب نظریه‌های انفسی بررسی می‌کنیم. بدین‌منظور، نگارنده نخست تلاش می‌کند قلمرو لذت و معنای زندگی را در چارچوب نسب چهارگانه «تساوی»، «عموم و خصوص مطلق»، «عموم و خصوص من‌وجه»، و «تباين» مورد تحلیل قرار داده و بعد از طریق این نسبت‌سنجی، به وجود رابطه‌هایی مانند تلازم، استلزام، یا اقتضاء بین آن‌ها پی ببرد؛ زیرا اگر میان محکی‌عنه این دو مفهوم، نسبت تباين برقرار باشد، هیچ نوع رابطه تلازم، استلزام، یا اقتضاء را میان مفاهیم معنای زندگی و لذت نمی‌توان تصور نمود. لیکن اگر میان محکی‌عنه دو مفهوم نام‌برده، نسبت‌های تساوی یا عموم و مطلق یا عموم و خصوص من‌وجه برقرار باشد، رابطه‌هایی مانند تلازم، استلزام، یا اقتضاء می‌توانند وجود داشته باشند.

از آنجایی که بر اساس این نوع نظریه‌ها، معناداری زندگی تابع و محصول خواسته‌ها و امیال شدید فرد انسانی است، رابطه محکی‌عنه مفهوم معنای زندگی با مفهوم لذت می‌تواند صرفاً «نسبت تساوی» باشد؛ زیرا بر اساس این نوع نظریه‌ها، در صورتی زندگی فرد انسانی معنادار می‌شود که امیال و خواسته‌های شدید او تحقق پیدا کند و در همین وضعیت، حالت و کیفیتی به نام «لذت» هم به‌دلیل تحقق چنین امیال و خواسته‌هایی در وجود آدمی به وجود می‌آید؛ چراکه گرایش‌ها، خواسته‌ها، و تعلقات، امور درونی و ساحت باطنی آدمی‌اند و از سوی دیگر، لذت نیز غیر از حاصل تجربه‌های مثبت درونی وی چیزی دیگر نخواهد بود. بنابراین، هم معنای زندگی، حاصل تحقق امور صرفاً درونی افراد آدمی است و هم لذت، حالت و کیفیتی است که صرفاً از تجربه‌های مثبت درونی آنان به دست می‌آید. در نتیجه، بر اساس نظریه‌های انفسی و ذهنی، حامل و موضوع دو مفهوم معناداری زندگی و لذت و همچنین منبع و سرچشمه آن دو، احساسات، گرایش‌ها، علاقه‌ها، مطلوبات، و در یک کلام، امور باطنی و درونی فرد انسانی است و امور آفاقی و عینی هیچ‌گونه دخالتی در حامل و موضوع این دو مفهوم و نیز سرچشمه و منشأ دو مفهوم نام‌برده نداشته و معنای زندگی و لذت، محصول و مولود امور عینی و آفاقی نخواهد بود. بنابراین، طبق نظریه‌های انفسی، تحقق امیال و مطلوبات آدمی، همان معنای زندگی است و معنای زندگی نیز بر اساس این نوع نظریه‌ها می‌تواند همان لذت باشد؛ چون این کیفیت هم دقیقاً زمانی محقق می‌شود که فرد انسانی به چیزی که خواستارش بوده و تمایل وصول به آن را داشته، دست یافته است. البته با توجه به گستره و طیف خواسته‌ها و امیال آدمی، تحقق امیال مادی و مخصوص به این جهان، لذت‌های مادی و این‌جهانی را و تحقق خواسته و میل‌های روحانی و معنوی، لذت‌های غیرمادی را به‌دنبال خواهد داشت؛ نه اینکه تحقق امیال را در قلمرو معنوی فرض کنیم، ولی لذت متناظر با آن را مادی و جسمانی در نظر بگیریم یا بالعکس؛ بلکه منطقی آن است که خواسته‌ها در هر زمینه‌ای که باشد، لذت متناظر به آن را در همان زمینه لحاظ نماییم تا قضاوت‌ها و داوری‌هایمان واقعی یا نزدیک به واقع انجام گیرد.

ملاصدرا برای اثبات این مطلب و برتری لذت عقلی بر سایر لذتها معتقد است انسان از لذت‌های حسی و عقلی بهره‌مند است، اما لذت‌های عقلی او بر تمام لذت‌های حسی برتری دارند. لذت که تابعی از امر ملایم است، به تناسب اینکه این امر ملایم مربوط به چه ساحتی باشد، متفاوت می‌شود؛ یعنی اگر آن امر ملایم در حوزه معقولات باشد، لذت عقلی و اگر در حوزه محسوسات باشد، لذت حسی خواهد بود. استدلال وی چنین است:

الف) عقل، حقیقت شیء ملایم را درک می‌کند، اما ادراک حسی فقط ظواهر را درک می‌کند و از درک حقیقت امر ملایم بی‌نصیب است.

ب) ادراک عقلی به دلیل تجردش با امور عقلی مجرد سنخیت دارد. از این رو، به میزان سعه وجودی‌اش به درک حق تعالی و صفات او نائل می‌شود، اما حس، اجسام مادی و ظواهر را درک می‌کند و از درک ساحت ربوبی بی‌بهره است.

نتیجه دو مقدمه فوق این است که همه محسوسات برای حس ملایم و لذیذ نیستند، بلکه بعضی از آنها ملایم با حس و برخی منافر با آن هستند؛ زیرا وجود آنها ناقص و مخلوط به شر است، برخلاف معقولات که همه آنها برای عقل ملایم و لذیذند؛ زیرا امور عقلی سعه در وجود دارند و تراحم در آنها نیست (ملاصدرا، همان، ج ۹، ص ۱۲۲).

نتیجه اینکه بر اساس نظریه‌های فوق، میان قلمرو دو مفهوم لذت و معنای زندگی، نسبت تساوی است؛ زیرا هیچ کدام از مطابق‌های دو مفهوم مذکور عام‌تر و کلی‌تر از دیگری نیست. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد بر اساس این دیدگاه، موردی را سراغ نداریم که مطابق یکی از دو مفهوم باشد، بدون اینکه همان مورد محکی عنده دیگری قرار گیرد؛ زیرا با در نظر داشتن این رویکرد، هر چیزی که باعث تحقق معنای زندگی فرد انسانی شود، دقیقاً همان چیز باعث تحقق لذت وی نیز خواهد شد و آن چیزی که موجب لذت شده است، باعث تحقق معنای زندگی هم می‌شود.

نسبت‌سنجی فوق نشان می‌دهد که میان لذت و معنای زندگی رابطه تلازم برقرار است. چنان که می‌دانیم، این نوع رابطه در دو مورد وجود دارد: نخست، در موردی که دو واقعیتی وجود داشته باشد که هر دو معلول علت سومی واقع شده و وجود هر کدام از آن دو معلول، مستلزم وجود دیگری خواهد بود. این دو معلول نسبت به وجود و تحقق یکدیگر هیچ تأثیر و دخالتی ندارند، اما نسبت به یکدیگر بالسویه متلازمند. مورد دومی که در آن تلازم وجود دارد، میان دو وجود علت و معلولش است؛ زیرا وجود علت تام، مستلزم وجود معلولش بوده و وجود معلول نیز مستلزم وجود علت تامش است. اگر میان دو وجودی چنین استلزام طرفینی و دوسویه باشد، رابطه میان این دو وجود نیز تلازم خواهد بود. با این توضیحات، به نظر می‌رسد وجود یا صورت ادراکی معنای زندگی که طبق طبیعت‌گرایی انفسی، چیزی غیر از تحقق امیال، گرایش‌ها، و خواسته‌های درونی افراد انسانی نیست، مستلزم وجود یا صورت علمی لذت باشد؛ زیرا همان گونه که وجود لذت انفعالی است و محصول و معلول تحقق امیال و خواسته‌های آدمی است، صورت ادراکی لذت نیز بر اساس این نوع نظریه‌ها متوقف و مترتب بر صورت علمی معنای زندگی است. در نتیجه، از آنجایی که تحقق و تصور مفهوم لذت، مولود تحقق و تصور معنای زندگی است، تحقق و تصور هر یک از دو مفهوم نام‌برده،

حاکمی از وجود و تصور دیگرش بوده و می‌توان رابطه میان این دو مفهوم را تلازم دانست. این بدین معناست که معنای زندگی به‌مثابه تحقق امیال و خواسته‌ها، علت و مستلزم تحقق وجود لذت است و وجود لذت نیز به‌عنوان معلول، مستلزم وجود معنای زندگی خواهد بود. «تحقق معلول مستلزم تحقق علت خواهد بود، همان‌گونه که تحقق علت مستلزم تحقق معلول است» (مصباح یزدی، ۱۳۷۴، ص. ۷۹).

بنابراین، رابطه دو مفهوم لذت با معنای زندگی بر اساس این نوع نظریه‌ها، تلازم است نه رابطه اقتضا و استلزام؛ زیرا رابطه اقتضا در جایی محقق می‌شود که وجود مقتضی، علت ناقصه وجود مقتضاء باشد و حال آنکه تحقق معنای زندگی طبق این نوع نظریه‌ها، علت تام تحقق لذت است و در نتیجه، رابطه مفهوم معنای زندگی با مفهوم لذت، اقتضایی نیست. رابطه استلزام نیز در جایی وجود دارد که میان دو امر، لازم و ملزوم برقرار باشد و در این صورت، ملزوم مستلزم لازم خواهد بود، ولی امر لازم مستلزم ملزومش نمی‌تواند باشد؛ زیرا گاهی لازم امری، اعم از ملزوم خویش بوده و لازم اعم، مستلزم ملزوم اخص نخواهد بود.

### طبیعت‌گرایی آفاقی

#### توصیف نظریه

نظریه‌های آفاقی، نوعی دیگر از نظریه‌هایی است که از رویکرد طبیعت‌گرا در معنای زندگی دفاع می‌کنند. مدافعان این نوع نظریه‌ها نقشی برای نوع نگاه انسان به ارزش‌های آفاقی در زندگی قائل نشده و صرف ارتباط با ارزش‌های طبیعی آفاقی را در معنابخشی به زندگی افراد انسانی کافی می‌دانند. در واقع، وجه مشترک این نظریه‌ها، دفاع از کفایت ارزش‌های آفاقی در این جهان مادی برای دستیابی به معنای زندگی است. به همین منظور، نظریه‌های آفاقی نه نگاه انفسی به معنای زندگی را لازم و کافی دانسته و نه وجود خداوند یا عالمی فراتر از عالم طبیعت یا جاودانگی هر فرد انسانی را برای معنای زندگی ضروری می‌شمارند. «متز» در توضیح این نوع نظریه‌ها می‌نویسد: «مطابق این دیدگاه، برخی از جنبه‌های زندگی طبیعی ما می‌تواند آن را معنادار سازد و می‌توان گفت شرایط دارای ارزش ذاتی خاص وجود دارند و برای هر انسانی این شرایط معنابخش است؛ نه صرفاً به سبب آنکه آدمی آن‌ها را می‌خواهد، انتخاب می‌کند، یا معتقد است این شرایط معنادار است و نه به علت آنکه این شرایط مبتنی بر خداوند هستند» (Metz, 2005, p. 311). نظریه‌های آفاقی به دو دسته فایده‌گرا و نافایده‌گرا تقسیم می‌شوند. نظریه‌های فایده‌گرا تنها راه دستیابی به معنای زندگی را کمک به رفاه و آسایش انسان‌ها می‌دانند؛ لیکن نظریه‌های نافایده‌گرا راه‌های دیگری را برای کسب معنای زندگی ارائه می‌کنند.

از فایده‌گرایی درباره معنای زندگی نیز تقریرهای مختلفی ارائه شده است. به‌طور مثال، برخی فایده‌گرایان از قبیل «پیتیر سینگر» معتقدند که هر فرد انسانی تنها اگر به بهزیستی و رفاه خود یا دیگران در این جهان کمک کند، زندگی معناداری خواهد داشت (P. Singer, 1993, p. 333). اما بعضی مدافعان نظریه فایده‌گرایی در معنای زندگی، همچون اروینگ سینگر، تنها کمک به رفاه و آسایش دیگران را باعث معنابخشی به زندگی هر فرد انسانی می‌دانند و به‌هیچ‌وجه کمک به رفاه و آسایش خود فرد را معنابخش



نمی‌دانند (I. Singer, 2009, p. 115-120). در مقابل، برخی مدافعان نظریه‌های فایده‌گرایی نیز مدعی‌اند که زندگی هر فرد انسانی تا آنجا معنادار شمرده شده است که وی با رعایت دست‌کم برخی از اصول و قواعد اخلاقی، مانند حفظ حرمت و شخصیت خویش، بتواند به رفاه و آسایش دیگران در این جهان کمک کند (بیات، ۱۳۹۰، ص. ۲۰۵).

نظریه‌های آفاقی نافایده‌گرا، در مقابل، ارزش‌های آفاقی دیگری غیر از کمک به رفاه و آسایش دیگران را برای معنابخشی به زندگی فرد انسانی پیشنهاد کرده‌اند. برای نمونه، لارنس جیمز معتقد است معنای زندگی هر فرد انسانی مبتنی بر دستاوردهای زندگی اوست. البته از نگاه وی هر دستاوردی قابلیت این را ندارد که به زندگی معنا دهد، بلکه دستاوردی معنادار است که واجد سه ویژگی باشد:

- (۱) محصول توانایی‌ها و قابلیت‌های فرد باشد، نه مولود اتفاق و شانس؛
- (۲) به دست آوردن آن فراتر از توان افراد عادی و معمولی باشد؛ زیرا اگر افراد معمولی هم بتوانند به سهولت به چنین دستاوردی دست یابند، دیگر آن دستاوردها ارزش و اهمیت چندانی ندارد و تقریباً هم‌وزن دستاورد اتفاقی خواهد بود؛
- (۳) حصول چنین دستاوردی برای افراد مستعد و توانمند نیز آسان نباشد؛ زیرا اگر افراد با استعداد و توانمند هم بدون هیچ زحمت و تلاشی بتوانند به آن دستاوردها دست یابند، در این صورت بین افراد معمولی و غیرمعمولی امتیازی نبوده و دستاوردها هم اهمیت و ارزش خودشان را از دست خواهند داد (James, 2005, p. 431).

تلقی مهم دیگر از طبیعت‌گرایی آفاقی نافایده‌گرا، دیدگاه نظریه پیشینه خانوادگی است. مبتکر این نظریه، جی دیوید ولمن است. وی معتقد است پیشینه خانوادگی هر فرد انسانی در معنادهی به زندگی او نقش اساسی و فراوانی دارد؛ زیرا شخصیت حقیقی آدمی به شدت متأثر از روابط خانوادگی وی و به خصوص روابط او با والدین خویش است و به همین دلیل، کانون خانواده و فضای عاطفی و رفتاری حاکم بر آن، چنان روی رفتار و گفتار و در نهایت شخصیت افراد خانواده، به‌ویژه فرزندان، تأثیر می‌گذارد تا جایی که ضرب‌المثل شده که فرزندان آینه رفتاری والدین خودشان هستند. بنابراین، هر فرد انسانی با شناخت چنین پیشینه‌ای، شناخت بهتری از خویش پیدا کرده، خود را وابسته به مجموعه گسترده‌ای از انسان‌ها می‌بیند. به نظر ولمن، «انسان‌هایی که قرابت بیشتری با یکدیگر دارند، از ویژگی‌ها، روابط، و علایق عاطفی مشترکی برخوردار بوده و وابستگی هر فرد انسانی به چنین شبکه انسانی، به زندگی هر فرد وابسته به آن معنا می‌بخشد» (بیات، ۱۳۹۰، ص. ۱۱۱).

### نسبت‌سنجی

چنان‌که دیدیم، نظریه‌های آفاقی فایده‌گرا، معناداری زندگی را صرفاً مبتنی بر کمک به رفاه و آسایش دیگران می‌دانستند. به نظر می‌رسد بر اساس این نظریه، نسبت محکی‌عنه و مطابق دو مفهوم لذت و معنای زندگی، تباین نباشد؛ زیرا کاملاً ممکن است فرد انسانی‌ای که کمک به آسایش دیگران کرده و از این طریق به زندگی خویش معنا بخشیده است، از همین طریق متلذذ نیز بشود. این بدین معناست که

هیچ‌گونه تباینی میان معناداری زندگی و لذت در فرد انسانی‌ای که به رفاه و آسایش دیگران کمک و مدد می‌رساند وجود ندارد. لذا نسبت میان مصادیق دو مفهوم لذت و معنای زندگی، نسبت تباين نیست. همچنین به نظر می‌رسد اگر معنای زندگی را طبق نظریه مذکور، صرفاً کمک به رفاه و آسایش دیگران بدانیم و از طرف دیگر، لذت را نیز فقط در کمک‌رسانی به آسایش دیگران در نظر بگیریم، در این هنگام، نسبت میان قلمرو دو مفهوم فوق، نسبت تساوی خواهد بود. لیکن به‌واقع، اگر خوب تأمل کنیم و نیک بنگریم، نه تمام ارزش‌ها محدود به کمک به رفاه و آسایش دیگران است و نه مصداق و مطابق لذت صرفاً کمک به آسایش دیگران است، بلکه قلمرو و دایره مصادیق هر دو وسعت داشته و مضیق به مورد موصوف نمی‌شود. ولی حتی اگر نسبت افراد دو مفهوم فوق را فقط بر اساس نظریه مذکور هم بخواهیم بررسی کنیم، نسبت تساوی میان مطابق‌های این دو مفهوم برقرار نمی‌توانیم؛ زیرا مدافعان این نوع نظریه‌ها هر چند که مطابق ارزش و معنای زندگی را تنها به کمک به آسایش دیگران محدود کرده‌اند، ولی محکی‌عنه مفهوم لذت را که نمی‌توان منحصر در مورد پیش‌گفته نمود؛ زیرا مفهوم لذت را می‌توان هم به مورد کمک به آسایش دیگران و هم به موارد دیگری مانند غذای خوشمزه خوردن، در کنار ساحلی راه رفتن، نواختن یا استماع قطعه موسیقی، کشف یک نظریه علمی، و... تطبیق داد. پس نسبت میان مطابق دو مفهوم لذت و معنای زندگی، تساوی نیز نخواهد بود.

آیا بر اساس این نظریه، نسبت میان قلمرو دو مفهوم پیش‌گفته، عموم و خصوص من‌وجه است؟ از توضیحات فوق به دست می‌آید که نسبت میان آن دو، نسبت عموم و خصوص من‌وجه نیز نخواهد بود؛ زیرا مفاد نسبت مذکور این است که هر کدام از دو مفهوم نام‌برده، ضمن اینکه فرد و مصداق مشترک دارند، قلمرویی جداگانه نیز داشته باشند و حال آنکه دو مفهوم لذت و معنای زندگی واجد مطابقی نیست که بتوان به دیگری نسبت داد؛ یعنی از منظر این نوع رویکرد، مصداق معنای زندگی فقط کمک به رفاه و آسایش دیگران است که همین مورد، مصداق لذت هم می‌تواند باشد؛ زیرا تحقق لذت در اختیار و کنترل کسی نیست تا جلوگیری کند که چنین حالتی به وجود نیاید، بلکه کاملاً روشن است که اگر شخصی به آسایش دیگران مدد می‌رساند و از این طریق به زندگی خویش معنا می‌بخشد، از همین طریق لذت برده و متلذذ نیز می‌گردد.

بنابراین، بر اساس این نظریه، هر کدام از دو مفهوم مذکور قلمرو جداگانه و مطابق خاصی ندارند که بتوان به محکی‌عنه دیگری تطبیق داد، بلکه مطابق معنای زندگی فقط کمک به رفاه و آسایش دیگران است که همین یگانه محکی‌عنه معنای زندگی، مطابق لذت هم می‌تواند باشد. در نتیجه، نسبت بین مطابق‌های دو مفهوم لذت و معنای زندگی، نسبت عموم و خصوص من‌وجه نبوده، بلکه نسبت میان این دو مفهوم، عموم و خصوص مطلق خواهد بود؛ زیرا وقتی مطابق‌های دو مفهوم موصوف را بر اساس تلقی آفاقی فایده‌گرا تحلیل می‌کنیم، درمی‌یابیم که تنها موردی که معناداری زندگی را به دنبال دارد، کمک به رفاه و آسایش دیگران است و بس. از طرفی دیگر، همین مورد واحد که عامل معناداری زندگی شده است، باعث ایجاد لذت هم در فرد انسانی می‌شود، لیکن مفهوم لذت صرفاً بر مورد مذکور صدق نمی‌کند؛ زیرا مصادیق مفهوم لذت فراوان است و یکی از مصادیق مفهوم لذت، مورد کمک به رفاه و آسایش دیگران

است. بر اساس همین دو دلیل، ثابت می‌شود که نسبت میان قلمرو و مصادیق دو مفهوم لذت و معنای زندگی بر اساس این رویکرد، نسبت عموم و خصوص خواهد بود. این بدین معناست که هیچ‌گونه ملازمه میان وجود معنای زندگی به‌عنوان مدد‌رسانی به رفاه و آسایش دیگران و لذت به‌مثابه کمک‌رسانی به رفاه و آسایش خود وجود ندارد. با این حال، معنای زندگی با مورد کمک‌رسانی به رفاه و آسایش دیگران می‌تواند لذت متناظر با این نوع از تلقی را ایجاد کند.

تا اینجا درباره نسبت‌سنجی لذت و معنای زندگی بر اساس نظریه‌های آفاقی فایده‌گرا صحبت شد. حال به بررسی نسبت میان مصادیق دو مقوله لذت و معنای زندگی بر مبنای تلقی نظریه‌های آفاقی نافایده‌گرا می‌پردازیم: ابتدا از تقریر لارنس جیمز شروع می‌کنیم. وی معتقد بود که معنای زندگی هر فرد انسانی در گرو برخی دستاوردهای زندگی اوست؛ دستاوردهایی که تصادفی نباشد، از توان افراد معمولی فراتر باشد، و برای افراد مستعد، دستیابی به آن مشکل باشد (James, 2005, p. 431). با توجه به این توضیحات، به نظر می‌رسد نسبت میان افراد دو مفهوم موصوف، تساوی نباشد؛ زیرا ممکن است فردی با توانایی و استعداد کمتر از افراد معمولی تلاش کند و خود را به سطح افراد عادی و معمولی برساند. وی از اینکه موفق شده و توانسته استعدادهایش را در یک سطحی شکوفا کند لذت می‌برد، لیکن با توجه به نظریه دستاوردهای معنادار، تغییر و موفقیت چنین فردی معنادار نخواهد بود؛ زیرا تلاش و موفقیت‌های فرد مذکور به دلیل فقدان شرط دومی که لارنس جیمز برای معناداری دستاوردها یادآور شده بود، شامل دستاوردهای معنادار نبوده و در نتیجه، چنین تغییر و موفقیتی مشمول معنای زندگی هم نخواهد بود. البته نسبت تبیین نیز برقرار نیست؛ زیرا امکان تصادق میان افراد و قلمروهای دو مفهوم نام‌برده وجود دارد؛ مثلاً اگر فردی یک کارگاه بزرگی را راه‌اندازی کند و برای افراد فراوانی از این طریق اشتغال ایجاد کند، یا اینکه با یک کشف علمی مشکلات فراوانی را حل کند، می‌توانیم این دو فعالیت را دستاورد معناداری به‌شمار آوریم که باعث معنادار شدن زندگی می‌شود. از سوی دیگر، همین دو دستاورد معنادار، مطابق مفهوم لذت هم می‌توانند باشند؛ چون هیچ‌گونه مانع عقلی برای تطبیق مفهوم لذت نسبت به آن دو فعالیت وجود ندارد. آیا در این نوع تلقی، نسبت عموم و خصوص من‌وجه میان مصادیق لذت و معنای زندگی حاکم است؟ یعنی با فرض وجود مطابق‌های مشترک، آیا باز هم می‌شود تصور کرد که چیزی مطابق خصوصی هر کدام از دو مفهوم مذکور باشد، بدون اینکه شامل دیگری شود؟ به‌واقع، به نظر می‌رسد مفهوم معنای زندگی چنین محکی‌عنه و یا مطابقی ندارد که شامل مفهوم لذت نشود؛ به‌دلیل اینکه تمام مطابق‌های مفهوم معنای زندگی می‌توانند دقیقاً مطابق مفهوم لذت هم قرار بگیرند؛ چون تمام دستاوردهای معنادار زندگی یک فرد انسانی، همان‌گونه که زندگی وی را معنادار می‌کند، قابلیت ایجاد لذت را نیز در وی خواهد داشت. نتیجه آنکه از نسب چهارگانه، فقط نسبت عموم و خصوص مطلق باقی می‌ماند و همین نسبت، تعیین‌گر نسبت میان مطابق‌های دو مفهوم لذت و معنای زندگی است؛ زیرا بر اساس این نظریه، تمام قلمرو مفهوم معنای زندگی شامل قلمرو مفهوم لذت هم می‌شود، لیکن از آن طرف، بعضی محکی‌عنه‌های مفهوم لذت مشمول محکی‌عنه‌های معنای زندگی می‌گردد و بعضی مطابق‌های دیگر آن، خارج از قلمرو مفهوم معنای زندگی خواهد ماند. این بدین معناست که رابطه مفهوم معنای زندگی با مفهوم لذت، یعنی رابطه صورت علمی

معنای زندگی با صورت ادراکی لذت، استلزامی است، ولی رابطه مفهوم لذت با معنای زندگی استلزامی نیست؛ زیرا لذت، حالت و کیفیتی است که از سبب‌های فراوانی حاصل می‌شود و دستاورد معنادار، یکی از اسبابی است که تحقق لذت را در پی خواهد داشت.

تا اینجا از میان دو تلقی مهم از نظریه‌های آفاقی ناپایده‌گرا، درباره نسبت‌سنجی لذت و معناداری بر اساس نظریه لارنس جیمز سخن گفتیم. اینک به نسبت‌سنجی معنای زندگی بر اساس تلقی جی دیوید ولمن با لذت می‌پردازیم. همان‌گونه که گذشت، او معتقد بود وابستگی و تأثیر و تأثر فرد انسانی از شبکه انسانی و پیشینه خانوادگی‌اش، معناداری زندگی را برای وی به‌دنبال خواهد داشت (بیات، همان). از آنجایی که ولمن در صدد ارائه یک نظریه هنجاری است، نه در مقام توصیف یک واقعیت اجتماعی، وی پیشینه خانوادگی را عامل معناداری زندگی افراد انسانی می‌داند. اکنون بر اساس نظریه فوق، نسبت میان مطابق‌های دو مفهوم لذت و معنای زندگی چه نسبتی خواهد بود؟ به نظر می‌رسد نسبت تباین نمی‌تواند بیان‌گر نسبت میان مطابق‌های دو مفهوم مذکور قرار بگیرد؛ زیرا محال نیست که فردی به دلیل وابستگی به یک قوم یا قبیله‌ای، احساس ارزشمندی و معناداری در زندگی خویش کند و در همین حین، احساس لذت نیز ننماید. ولی اگر بین محکی‌عنه و مطابق دو مفهوم لذت و معنای زندگی، نسبت تباین وجود داشته باشد، به‌هیچ‌وجه امکان ندارد که میان مطابق‌های دو مفهوم مذکور، تطابق و این‌همانی برقرار باشد و حال آنکه بر اساس نظریه فوق، میان قلمروهای دو مفهوم پیش‌گفته تطابق وجود داشته و این‌همانی میان مطابق‌های آن دو مفهوم برقرار است. در نتیجه، میان مطابق‌های دو مفهوم لذت و معنای زندگی، نسبت تباین نیست. نسبت تساوی نیز مانند نسبت تباین، رابطه آن دو مفهوم را نمی‌تواند تبیین و توصیف کند؛ زیرا با توجه به محتوا و کارکرد نسبت تساوی و با ملاحظه نظریه پیشینه خانوادگی، تمام قلمرو مفهوم لذت، همان تمام قلمرو مفهوم معنای زندگی است و به‌عکس نخواهد بود. منتها اگر پیشینه خانوادگی برای فردی معنا ساز باشد، ممکن است مورد مذکور عامل ایجاد لذت نیز برای او باشد، ولی از آن طرف، هر چیزی که باعث ایجاد احساس لذت در فردی شود، نمی‌تواند عامل ایجاد و تحقق معنای زندگی هم در وی بشود؛ زیرا کاملاً ممکن است فردی از دست‌گیری و مدرسانی افراد نیازمند احساس لذت کند، ولی احساس معناداری زندگی ننماید؛ چون با توجه به این رویکرد، احساس معناداری صرفاً می‌تواند از راه پیشینه خانوادگی ایجاد شود و احساس لذت از طریق مدرسانی برای نیازمندان، نمی‌تواند معناداری زندگی فرد را تأمین کند. بنابراین، نسبت میان محکی‌عنه‌های دو مفهوم معنای زندگی و لذت، نسبت تساوی نیست. آیا می‌توانیم رابطه میان مطابق‌های دو مفهوم لذت و معنای زندگی را عموم و خصوص من‌وجه بدانیم؟ باز هم پاسخ منفی است؛ زیرا روشن است که تمام مطابق‌ها و قلمرو مفهوم لذت، شامل پیشینه خانوادگی که تنها مصداق و مطابق مفهوم معنای زندگی بر اساس این نظریه است نمی‌گردد. مفهوم لذت دارای محکی‌عنه و مطابق‌های متعددی است که مورد پیشینه خانوادگی می‌تواند یکی از محکی‌عنه‌ها و مطابق‌های مفهوم لذت باشد. لذا با توجه به این تحلیل، به نظر می‌رسد نسبت میان محکی‌عنه‌های دو مفهوم پیش‌گفته نیز عموم و خصوص مطلق باشد؛ به دلیل اینکه مصداق و مطابق مفهوم معنای زندگی در این نظریه، شامل مطابق‌های مفهوم لذت می‌شود، ولی کل مطابق‌های مفهوم لذت، شامل کل مطابق‌های

مفهوم معنای زندگی نمی‌شود، بلکه برخی از محکی‌عنه‌های مفهوم لذت که متناظر با معنای زندگی است، شامل آن می‌گردد. مثلاً فردی را در نظر بگیریم که غذای خوشمزه‌ای را در ساحل زیبایی درحالی که نسیم ملایمی نیز می‌وزد نوش جان می‌کند و احساس لذت فراوانی می‌برد، ولیکن در چنین موردی، معناداری زندگی بر اساس پیشینه خانوادگی تحقق نیافته است؛ زیرا با توجه به این نظریه، تحقق معنای زندگی فقط مبتنی بر قرابت خویشاوندی و پیشینه خانوادگی است و بس. این نکته در نهایت نشان می‌دهد صورت ادراکی معنای زندگی طبق این نظریه‌ها مستلزم لذت است، نه بالعکس.

### نتیجه‌گیری

ما در این نوشتار به بررسی نسبت لذت با معنای زندگی، مطابق تلقی نظریه‌های طبیعت‌گرا از این مفهوم، پرداختیم. در این راستا، ابتدا سراغ برداشت‌های انفسی از طبیعت‌گرایی در باب معنای زندگی رفتیم. چنان که دیدیم، این نظریه‌ها معنای زندگی را در باطن وجود هر فرد انسانی جسته و شرایط تحقق یک زندگی معنادر را فقط تابع خواسته‌ها و مطلوبات و انتخاب‌های هر فرد یا گروهی که فرد به آن وابسته است می‌دانستند. بر اساس بحثی که انجام دادیم، نتیجه گرفتیم که طبق نظریه‌های طبیعت‌گرایی انفسی، بین دو مفهوم معنای زندگی و لذت، به لحاظ محکی‌عنه و مطابقشان، نسبت تساوی برقرار است؛ زیرا انفسی‌گرایان معتقدند تحقق خواسته‌ها، امیال، و گرایش‌های آدمی موجب معناداری زندگی می‌شود، درحالی که همین تحقق مطلوبات و امیال درونی فرد انسانی، لذت و رضایت باطنی وی نیز به‌شمار می‌آید. این بدین معناست که میان صورت ادراکی و علمی دو مفهوم مذکور، نسبت تلازم برقرار است؛ زیرا صورت ادراکی معنای زندگی به‌مثابه علت، ملازم صورت علمی لذت به‌عنوان معلول و نیز بالعکس خواهد بود.

در ادامه، سراغ برداشت‌های آفاقی از طبیعت‌گرایی در باب معنای زندگی رفتیم. چنان که دیدیم، این نظریه‌ها معنای زندگی را مرتبط با امور طبیعی ارزشمندی می‌دانستند که در ورای امیال و مطلوبات فرد انسانی‌اند. پس از تحلیل و بررسی دو تلقی فایده‌گرا و نافایده‌گرا از این دیدگاه، به این نتیجه رسیدیم که میان مطابق‌های دو مفهوم لذت و معنای زندگی بر اساس این رویکردها، نسبت عموم و خصوص مطلق برقرار است؛ زیرا هرچند این نوع معناداری لذت ایجاد می‌کند، ولی هرگونه لذتی این‌گونه معناداری را ایجاد نمی‌کند؛ نکته‌ای که در نهایت نشان می‌دهد صورت ادراکی معنای زندگی طبق این نظریه‌ها مستلزم لذت است، نه بالعکس.

## منابع

- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۸۳). *الاشارات والتنبيهات (شرح نصیرالدین طوسی)*. قم: نشر البلاغة.
- بیات، محمدرضا. (۱۳۹۰). *دین و معنای زندگی در فلسفه تحلیلی*. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۸). *رحیق مختموم (حمید پارسانیا، محقق)*. قم: اسراء.
- سلیمانی امیری، عسکری. (۱۳۸۲). *خدا و معنای زندگی. نقد و نظر*. (۳۱-۳۲)، ۹۵-۱۴۴.
- علیزمانی، امیرعباس. (۱۳۸۶). *معنای معنای زندگی. پژوهشنامه فلسفه دین (نامه حکمت)*، ۱/۵، ۵۹-۸۹.
- گرت، تامسون. (۱۳۹۶). *معنای زندگی (غزاله حجتی و امیرحسین خداپرست، مترجمان)*. تهران: نگاه معاصر.
- متز، تدئوس. (۱۳۸۲). *آثار جدید درباره معنای زندگی (محسن جوادی، مترجم)*. *نقد و نظر*، ۲۹/۱-۳۰، ۲۶۶-۳۱۳.
- متز، تدئوس. (۱۳۹۶). *معنای زندگی، دانشنامه استنفورد (ابوالفضل توکلی شاندیز، مترجم)*. تهران: ققنوس.
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۷۴). *آموزش فلسفه*. تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
- ملاصدرا. (۱۹۸۱). *الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة العقلیة*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ملاصدرا. (۱۳۶۶). *الشواهد الربوبیة فی منهج السلوکیة*. تهران: سروش.
- ملکیان، مصطفی. (۱۳۸۲). *درسگفتار معنای زندگی*. تهران: تربیت مدرس.
- نعمتی، مهدی. (۱۳۹۳-۱۳۹۴). *بررسی معنای زندگی در معنویت مدرن. فرهنگ پژوهش*، (۲۰-۲۱)، ۲۴۳-۲۷۰.
- Metz, T. (2005). Critical notice: Baier and Cottingham on the meaning of life. *Disputatio*, 1 (19).
- Singer, P. (1993). *Practical ethics* (2nd ed.). Cambridge University Press.
- Singer, I. (2009). *Meaning in life*, Volume 1: The creation of value. MIT Press.
- James, L. (2005). Achievement and the meaningfulness of life. *Philosophical Papers*, 34(3), 429-442.